

خارج فقه--- استاد علیدوست--- شرایط قاضی در شریعت مطهر - a.alidoost.ir

برگه درس

صفحه 96 و 97

ماده 495: «آرای کیفری به دستور و تحت نظارت قاضی اجرای احکام کیفری اجرا می‌شود و در مواردی که طبق قانون، اجرای رأی باید توسط وزارتخانه‌ها، موسسات و شرکت‌های دولتی و نهادهای عمومی غیردولتی و سازمان‌ها و نهادهایی که شمول قانون بر آنان مستلزم ذکر یا تصریح نام است به عمل آید، قاضی اجرای احکام کیفری، ضمن صدور دستور اجرا و ارائه تعلیمات لازم، بر چگونگی اجرا و اقدامات آن‌ها نظارت دارد».

ماده 496: «تمام ضابطان دادگستری، نیروی انتظامی و نظامی، مقامات و مستخدمان وزارتخانه‌ها، موسسات و شرکت‌های دولتی و نهادهای عمومی غیردولتی و سازمان‌ها و نهادهایی که شمول قانون بر آنان مستلزم ذکر یا تصریح نام است، در حدود وظایف خود مکلفند دستور قاضی اجرای احکام کیفری را در مقام اجرای رأی که مرتبط با اجرای آن است رعایت کنند. متخلف از مقررات این ماده، علاوه بر تعقیب انتظامی و اداری به مجازات مقرر قانونی نیز محکوم می‌شود».

ماده 497: «رفع ابهام و اجمال از رأی با دادگاه صادرکننده رأی قطعی است، اما رفع اشکالات مربوط به اجرای رأی با رعایت موازین شرعی و قانونی، با قاضی اجرای احکام کیفری است که رأی زیر نظر او اجرا می‌شود».

ماده 517: «چنان‌چه قاضی صادر کننده حکم، ایام بازداشت قبلی را محاسبه نکرده باشد، قاضی اجرای احکام کیفری به احتساب این ایام، حسب ملاک‌های موضوع مواد فوق، اقدام می‌کند».

آن چه برآیند مطالعه مواد فوق و غیر آن است این است که قانون‌گذار در ج. ا. ایران، شأنی فراتر از اجرای احکام قضایی صادره از قاضی دادگاه بدوی یا تجدید نظر برای قاضی اجرا، قائل شده است. تعبیر «دستور»، به کار بردن لفظ «قاضی» در مورد وی، جداکردن وی از مجریان مباشر آرا و حکومت وی بر ایشان، بیان برخی وظایف برای وی و مثل آن‌چه در ماده 517 آمده است، شاهد مدعای فوق است.

(جلسه دوم)

تحقیق

بی‌تردید اجرای احکام قضایی چون انشای آن‌ها، رفتاری خطیر است که متصدیان آن باید از شرایط کافی و مناسب برای این شأن برخوردار باشند؛ لکن به اقتضای ادله و اسناد شرعی و فقهی، نمی‌توان برای مجری آرای قضایی، شرایط قاضی را در نظر گرفت. و چنان‌که قبلاً اشاره کردیم، این مسأله صدرأ و ذیلاً از شیوه‌های اجرایی است که در شریعت مطهر برای آن دستوری خاص داده نشده است. البته چون به مصالح عامه مربوط است دخالت در آن از شئون حاکم و والی است و کیفیت و شروط آن را اقتضائات و شرایط زمان و مکان تعیین می‌کند. آن چه اصل است این که حکم قضایی مطابق مصلحت، اجرا شود.

6. شرایط قاضی در شریعت مطهر

متن مبانی¹ در این پیوند، به قرار ذیل است:

"مسأله 7: يعتبر في القاضي أمور: الاول البلوغ، الثاني العقل، الثالث الذكورة، الرابع الايمان، الخامس طهارة المولد، السادس العدالة، السابع الرشيد، الثامن الاجتهاد بل الضبط على وجه، ولا تعتبر فيه الحرية، كما لا تعتبر فيه الكتابة ولا البصر؛ فان العبرة بالبصيرة".

ایشان نسبت به شروط مورد ادعا، به قرار ذیل استدلال می‌کند:

نسبت به اعتبار بلوغ می فرماید: " بلا اشکال و لا خلاف. و تدل على ذلك صحيحة ابي خديجة سالم بن مكرم الجمال المتقدمة".
 ايشان دليل اعتبار عقل را اين می داند: " بلا خلاف و لا اشکال لا نصرف ما دل على نفوذ الحكم عن المجنون".
 اما دليل اعتبار ذكورت: " بلا خلاف و لا اشکال. و تشهد على ذلك صحيحة الجمال المتقدمة و يويدها ما رواه الصدوق (قده)
 باسناده عن حماد بن عمرو و أنس بن محمد عن ابيه عن جعفر بن محمد عن آبائه (ع) في وصية النبي (ص) لعلی (ع) قال: (يا
 على ليس على المرأة جمعة و لاجماعة الى أن قال: و لا تولى القضاء: الحديث)²
 اعتبار شرط ايمان: " بلا خلاف و لا اشکال و تشهد به عدة روايات: (منها صحيحة الجمال المتقدمة".
 در اعتبار طهارت مولد اين گونه فرموده است: " بلا خلاف و لا اشکال: و يدل عليه أن ولد الزنا ليس له أن يؤم الناس في الصلاة
 و لا تقبل شهادته كما يأتي، فليس له أن يتصدى القضاء بين الناس بطريق اولی. هذا مضافاً الى أن قوله (ع) في صحيحة الجمال
 المتقدمة: (ولكن انظروا الى رجل منكم ...) ينصرف الى غير ولد الزنا جزماً ، وليس هنا ما يدل على نفوذ حكمه".
(پایان جلسه)

اما اعتبار عدالت به دليل: " من دون خلاف و اشکال، لان الفاسق غير قابل للامامة و لا تقبل شهادته: فلايسمح له بالتصدى للقضاء
 بطريق اولی، على ان الركون اليه في حكمه ركون الى الظالم و هو منهي عنه".
 اعتبار رشد به دليل: «لما تقدم في المجنون مضافاً الى عدم الخلاف فيه».
 ايشان شرط اجتهاد را مسلم گرفته و تنها نسبت به گستره اعتبار آن می فرماید: «هذا في القاضى المنصوب ابتداءً على ما
 عرفت».

1 . ج 1 ، ص 10 و 11 .

2 . الوسائل، ج 27 ، ابواب صفات القاضى، باب 2، ص 16، ح 1 .

مشروح درس :

بسم الله الرحمن الرحيم

در درس ديروز بحثی مطرح شد و آن اين كه وقتى قاضى رأیى را صادر می كند بعد از آن فرايند اجرا چگونه است در اسلام؟ آیا
 دستور خاصى است يا نه؟ در فقه اماميه با اينكه راجع به بحث قضا و فرايند رأى حتى اجرا مطالب زيادى گفته شده ولى در اين
 رابطه فقه ما كالتساكت است ولى وقتى به سراغ قانون جمهورى اسلامى می آيم تعبيرى می بينيم به نام «قاضى اجراى احكام»
 نه قاضى صدور رأى يا «قاضى اجراى احكام كيفرى». همين باعث شد كه ما برخى از مواد قانون آيين دادرسى را مطرح كنيم و
 در كلاس بياوريم. اما عرض كرديم در فقه ما چنين چيزى نيست ولى حالا می خواهيم ببينيم از نظر اسناد و ادله شرعى بايد
 باشد يا نه؟ يعنى فقها بيان نكردند ولى می خواهيم ببينيم در تحقيق بايد باشد يا نه؟

از نظر تحقيق به نظر ما در اجراى احكام يعنى اجراى رأى قاضى خيلى بايد احتياط كرد و به دست هر كسى نبايد سپرده شود و
 اين مطلب درست است و در فقه هم هست اما چيزى به نام قاضى اجراى احكام نداريم. اين ها را بايد بگذاريم به عهده ي
 حكومت و از جهت تقسيم امروز هم اين ها ذيل اختيارات حاكم مى رود نه اختيارات قاضى و حاكم بايد طبق شرائط و
 اقتضائات تصميم بگيرد مثلاً يك جايى چون حساس است و جنبه ي بين المللى دارد بايد قاضى نظارت كند يا رئيس دادگستري
 نظارت كند يك مواردى هم هست كه كارشناس بايد نظارت كند مثلاً كارشناس نظر مى دهد كه اين خانم حامله هست يا نه اين
 شخص مريض هست يا نه و ... پس بايد مسائل اجرايى را از مسائل شرعى جدا كنيم. در ارتباط با نحوه ي اجراى حكم، اسلام
 نظر خاصى ندارد و اين ها از بخش قضا خارج مى شود و مى رود در بخش سياست جامعه و مصالح جامعه كه حاكم عهده دار

آن است.

پس علی الحساب ما نتوانستیم برای قاضی اجرای احکام جایگاهی در فقه پیدا کنیم البته نمی گوییم اگر نظارت کند اشکال دارد اتفاقاً خیلی هم خوب است اما بحث بر سر این است که آیا این یک حکم شرعی است که قاضی اصل رأی صادر کند در دادگاه بدوی یا بعدش در دادگاه تجدید نظر و بعد یک چیز سومی درست کنیم به نام قاضی اجرا (اجرای احکام کیفری یا کیفری و مدنی) یا نه؟ گفتیم چنین چیزی را ما سراغ نداریم.

از امروز می خواهیم راجع به شرایط قاضی در اسلام بحث کنیم. برخی از شرایط خیلی جای بحث ندارد مثل عقل ولی خیلی از شرایط جای بحث دارد. اگر بخواهیم وارد جزئیات این بحث بشویم یک بحث چند ساله است ولی ما باید به نحوی بحث کنیم که هم بحث خوبی باشد و هم مراعات کلاس هم بشود.

پس علی الحساب وارد بحث شرایط قاضی می شویم، متن ما مبانی تکملة المنهاج است ولی طبیعتاً به آن اکتفا نمی کنیم و سعی می کنیم در بحث، مباحثی که در موارد دیگر هم کاربرد دارد و کمتر به آن پرداخته شده است مورد بحث قرار بگیرد.

مسأله ی ششم: شرایط قاضی در شریعت

مرحوم آقای خویی در دو جا یکی در مسأله ی هفتم و یکی در مسأله ی پنجم سیزده شرط را بیان می کند. ده شرط را جازمانه و در حد فتوا می گوید معتبر است و سه تا را در متن می گوید معتبر نیست ولی در پاورقی (معیار هم پاورقی است چون در آن جا استدلال می کند) آن ها را هم معتبر می داند. پس ایشان مجموعاً سیزده شرط می شمارد که عبارتند از:

بلوغ، عقل، نکورت، ایمان (تشیع اثنی عشری)، طهارت مولد، عدالت (نه به معنای تعهد شغلی بلکه همان عدالتی که در امام جماعت شرط است)، رشد، اجتهاد (مجتهد مطلق)، ضبط (فراموشی نداشته باشد) این نه تا را در مسأله ی هفتم بیان می کند و در مسأله ی پنجم دهمی هم دارد:

اعلمیت فی البلد (مجتهد تنها کافی نیست بلکه باید اعلم هم باشد) منتهی نمی گوید اعلم مطلق ولی در شهری که زندگی می کند باید اعلم باشد.

اما مواردی که با مشکل مواجه است یکی حریت است. در متن ایشان می گوید حریت معتبر نیست ولی در پاورقی می رود به این سمت که حریت هم شرط است.

مورد بعدی قدرت بر کتابت است که محل بحث است.

مورد بعدی بینایی است.

ایشان در مورد این سه، در متن قائل به عدم اعتبار و در پاورقی قائل به اعتبار شده است.

اما راجع به بلوغ ایشان می گوید بلا خلاف و لا اشکال. غیر از بلا خلاف و لا اشکال می گوید صحیحه ی ابو خدیجه. آمد خدمت امام سؤال کرد امام فرمودند «انظروا الی رجل منکم» و عرب به غیر بالغ رجل نمی گوید.

راجع به عقل ایشان می گوید: بلا خلاف و لا اشکال. علاوه بر بلاخلاف و لا اشکال ادله ی قضا شامل دیوانه نمی شود و روایات نسبت به غیر عاقل انصراف دارد.

نسبت به مرد بودن هم ایشان می گوید بلاخلاف و لا اشکال بعلاوه امام فرمودند: «الی رجل منکم» و یک روایتی داریم که رسول خدا در وصیتی به امیرالمؤمنین فرمودند: «لیس علی المرأة جمعة و لا جماعة و لا تولی القضا».

راجع به ایمان ایشان می فرماید: بلا خلاف و لا اشکال. علاوه بر این که امام فرمودند: «انظروا الی رجل منکم» و خطاب هم به یک شیعه است.

اما راجع به طهارت مولد ایشان می فرماید: بلاخلاف و لا اشکال. از طرف دیگر ولد الزنا نمی تواند امام جماعت باشد و

شهادتش قبول نیست پس چطور می تواند قاضی باشد و به طریق اولی نمی تواند قاضی باشد علاوه بر این که از روایت «الی رجل منکم ...» نسبت به ولد الزنا انصراف دارد.

